

**Transition from American Exceptionalism: Exceptionalism as a Middle-Ground Theory in International Relations**Zinatossadat Motahari¹

DOR: 20.1001.1.28210247.1403.4.14.2.2

14

Vol. 4
Summer 2024**Abstract**

The concept of "exceptionalism," despite its familiarity in global political discourse, remains ambiguous and lacks clear theoretical and practical boundaries. Restricting the scope of exceptionalism to the United States has transformed it into a tool for reproducing American hegemony and advancing the "Americanization" project. Evidence suggests the existence of more comprehensive or relative forms of exceptionalism among various countries. Theoretical framework-building around exceptionalism not only negates its absolute American meaning but also paves the way for understanding and explaining the actions of international actors. The interconnection between domestic and foreign policies, state behavior during critical moments (e.g., the Iranian nuclear issue), approaches to peace, attitudes toward international organizations, the influence of culture on international relations, perspectives on order versus anarchy, equality of interests, and cultural pluralism are among the issues that a redefinition and theoretical framework for exceptionalism could help elucidate. This article seeks to test the hypothesis that "exceptionalism serves as an analytical framework that can be examined within the metatheory of constructivism in international relations" by comparing the conceptual, epistemological, and ontological commonalities and differences between exceptionalism and constructivism. Using a library-based research method, the findings indicate significant overlaps between exceptionalism and constructivism. Recognizing exceptionalism as a theory of international relations signifies a transition from American exceptionalism toward pluralistic "exceptionalisms" and a move away from the realist interpretation of exceptionalism in favor of a constructivist approach.

Keywords: Exceptionalism, American Exceptionalism, Constructivism, International Relations, Middle-Ground Theory.

Research Paper

Received:
29 May 2024Revised:
03 December 2024Accepted:
12 December 2024Published:
18 December 2024

P.P: 37-61

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743

1. PhD in Political Sociology and Master's Degree in American Studies, Independent Researcher.
zntmotahari@gmail.com

Cite this Paper: Motahari' Z.(2024). Transition from American Exceptionalism: Exceptionalism as a Middle-Ground Theory in International Relations. *American strategic studies*, 14(4), 37–61.

Publisher: Imam Hossein University "Authors Retain The Copyright"

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License(CCBY 4.0)





مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۲۸

صص: ۶۱-۳۷

شماره چاپی: ۲۸۲۱-۰۲۴۷

الکترونیکی: ۴۷۴۳-۲۷۸۳



گذار از استنناگرایی آمریکایی؛ استنناگرایی به مثابه نظریه جریان میانه روابط بین الملل

زینت السادات مطهری^۱

چکیده

مفهوم «استنناگرایی» با وجود ذهن آشنا بودن در ادبیات سیاسی جهان، یک واژه مبهم و بدون مرزبندی نظری و عملی باقی مانده است. محدود ماندن دایره مصادیق استنناگرایی به ایالات متحده، آن را به ابزار بازتولید هژمونی آمریکایی و پروژه «آمریکایی سازی» بدل ساخته است. شواهد حاکی از وجود مصادیق کامل و یا نسبی بیشتری از استنناگرایی در میان کشورهاست. چارچوب سازی نظری از مفهوم استنناگرایی، علاوه بر نفی استنناگرایی در معنای مطلق آمریکایی آن می تواند با فراهم کردن زمینه فهم کنشگران در عرصه بین الملل در خدمت تبیین و پیش بینی قرار گیرد. ارتباط متقابل سیاست داخلی و خارجی، کنش دولت ها در مقاطع حساس نظیر پرونده هسته ای ایران، رویکرد دولت ها به صلح، رویکرد آن ها به سازمان های بین المللی، مکانیسم تأثیر فرهنگ بر روابط بین الملل، تفکر حاکمیت نظم یا آنارشی، برابری منافع و تکثر فرهنگی از مسائلی است که انتظار می رود ارائه یک تعریف جدید و تدوین چارچوب نظری از استنناگرایی بتواند در زمینه فهم آن راهگشا باشد. این مقاله در تلاش است تا از طریق مقایسه اشتراکات و افتراقات محتوایی، معرفت شناسانه، و هستی شناسانه بین استنناگرایی و سازه انگاری، این فرضیه را به آزمون گذارد که «استنناگرایی یک چارچوب تحلیلی قابل بررسی در قالب فرانظریه سازه انگاری روابط بین الملل است». نتایج بررسی حاضر که به روش تحقیق کتابخانه ای صورت گرفته، حاکی از وجود اشتراکات قابل توجه میان استنناگرایی و سازه انگاری است. تأیید استنناگرایی به عنوان نظریه روابط بین الملل به معنای گذار از استنناگرایی آمریکایی و رسیدن به «استنناگرایی ها»، و عبور از معنای رئالیستی استنناگرایی به منظور اتخاذ رویکرد سازه انگارانه است.

کلیدواژه ها: استنناگرایی، استنناگرایی آمریکایی، سازه انگاری، روابط بین الملل، نظریه جریان میانه

۱- دکتری تخصصی جامعه شناسی سیاسی و کارشناسی ارشد مطالعات آمریکا، پژوهشگر مستقل، تهران، ایران.

zntmotahari@gmail.com



مقدمه

با پایان جنگ سرد و آغاز پروژه «نظم نوین جهانی»^۱، «استثناگرایی»^۲ به ابزار مفهومی ایالات متحده برای حفظ هژمونی جهان تک‌قطبی، صدور ارزش‌های سرمایه‌داری در چارچوب «جهانی شدن»، پیشبرد پروژه «آمریکایی‌سازی»^۳ و اتخاذ سیاست خارجی «مداخله»^۴ بدل شده است (Hughes, 2015: 1, 24). استثناگرایی به‌عنوان یکی از سه محور هژمونی آمریکایی، منافع این کشور را به تهدیدی برای سایر ملت‌ها یا همان «دیگری»^۵ بدل و قرائت رئالیستی را بر نظم بین‌الملل حاکم کرده است (LaMothe, 2010). رژیم‌هایی نظیر سیاست درهای باز، دکترین مونرو، دکترین روزولت، دکترین آیزنهاور و ویلسونیاپسم، نبرد با تروریسم (D'Amore, 2009)، پایان دادن به خشونت، حفظ نظم سیاسی و ملت‌سازی (Gerhard, 2014; Jensen & Lofsdotirr, 2021) مصادیق رفتار مداخله‌جویانه آمریکا در منطقه و جهان است که از توجهات استثناگرایانه برخوردار بوده‌اند. درک انگیزه‌های و رای هر یک از این سیاست‌ها از طریق نقد استثناگرایی در معنای رئالیستی آن میسر خواهد بود. طبق الگوی جان راگی، آمریکا به سه طریق استثناگرایی را به موضوعی برای روابط بین‌الملل تبدیل کرده است: حمایت از چندجانبه‌گرایی تنها به شرط این که ایالات متحده به‌عنوان یک مستثنی در آن پذیرفته شود؛ امضای تفاهم‌نامه‌های حقوق بشری با ملاحظات ویژه؛ و امتناع از امضای قطع‌نامه‌های بین‌المللی و یا امضای آن‌ها با تأخیر قابل ملاحظه (Hughes, 2015: 3). اعمال استانداردهای دوگانه در برخورد با رویه‌های خود و دیگری و انزوای حقوقی به معنای ممانعت از تسلط حقوق بین‌الملل بر سیستم حقوقی داخلی نیز اصول دیگر استثناگرایی آمریکایی^۶ هستند که آن را به موضوعی برای روابط بین‌الملل تبدیل می‌کنند (Hughes, 2015).

در مقابل این برداشت رئالیستی از استثناگرایی، پیشینه موضوع حاکی از آن است که استثناگرایی می‌تواند یک مفهوم پرکاربرد برای اطلاق بر مصادیق بیشتری از شرق دور گرفته تا غرب آسیا، اروپا، و آمریکای لاتین باشد. دامنه کاربرد این مفهوم در پیشینه سایر کشورها از

1. New World Order
2. Exceptionalism
3. Americanization
4. Involvement policy
5. the other
6. American exemptionalism

سیاست فراتر رفته و تمامی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، تمدنی و فرهنگی را نیز شامل شده است. به این ترتیب، به نظر می‌رسد تقلیل‌گرایی این مفهوم به نفع ایالات متحده ناشی از محدود ماندن آن به خوانش رئالیستی است. ترکیب «استثناگرایی آمریکایی» بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰، ۴۷۵ بار، از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، ۲ هزار و ۵۵۸ بار، و از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲، ۴ هزار و ۱۷۲ بار در نشریات ملی آمریکایی به کار رفته و در هر دو انتخابات ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ این کشور، مورد توجه بوده است (Hughes, 2015: 1). توجه به این دست واقعات، نشان می‌دهد که استثناگرایی نه تنها از حوزه مطالعات سیاسی خارج نشده، بلکه به روابط بین‌الملل نیز بسط یافته است. عبور از تقلیل‌گرایی رئالیستی و بسط استثناگرایی به سایر جوامع، مستلزم اتخاذ رهیافتی جدید در روابط بین‌الملل است که تکثر و تنوع را به رسمیت شناخته و به بازیگران بیشتری امکان تبیین و مشروعیت‌بخشی به کنش خود از طریق مستمسک استثناگرایی را بدهد. به بیان دیگر، بسط مفهوم استثناگرایی برای تبیین رفتار کنشگران هرچه بیشتری در سطح بین‌المللی، عامل تعدیل هژمونی جهانی و منطقه‌ای دولت‌ها خواهد بود. این امر با نفی انحصار آمریکایی بر این مفهوم، رفتار سایر دولت‌ها را نیز به درجاتی از قابلیت تبیین، مشروعیت و پیش‌بینی‌پذیری در دو صحنه داخلی و خارجی و براساس موازین استثناگرایانه برخوردار می‌کند.

باتوجه به ضرورت خروج از خوانش رئالیستی و توجه به نقش محوری «تمدن» و متغیرهای بومی در شناسایی مدل‌های مختلف استثناگرایی در کشورهای مختلف، باید گفت استثناگرایی دارای هم‌پوشانی با آن دسته از نظریه‌های روابط بین‌الملل است که با متغیرهای فرهنگی سنخیت بیشتری دارند. همانطور که هیوز (۲۰۱۵) اشاره می‌کند، دلیل و نحوه ارتباط استثناگرایی با روابط بین‌الملل، آن است که استثناگرایی «مکانیسمی فرهنگی» برای مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی کشورها فراهم می‌کند (Hughes, 2015: 2). نسبی‌گرایی متضمن در استثناگرایی متضمن تنوع فرهنگی، هویت‌های متغیر و رواداری است (Kammen, 1993: 26). این مفهوم از یک سو با نظریات زبانی و پست‌مدرن و از سوی دیگر، با رهیافت ایدئالیستی روابط بین‌الملل پیوند هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه برقرار می‌کند. با توجه به مواضع محتوایی و هستی‌شناسانه سازه‌انگاری به عنوان «رهیافت میانه» روابط بین‌الملل (Adler, 1997: 319)، فرضیه این مقاله چنین است: «استثناگرایی یک چارچوب تحلیلی روابط بین‌الملل و قابل بررسی در قالب فراترینه سازه‌انگاری

است». این فرض مبتنی بر رد خوانش سنتی (و غالب) استثناگرایی است که در تناقضی آشکار، از نظر هستی‌شناسی پسا ساختارگرا و پسامدرن، اما از نظر هدف و نتیجه رئالیستی است. استدلال‌های این مقاله به طور عمده مبتنی بر مباحث مشیرزاده (۱۳۸۳) در باب فرانظریه سازه‌انگاری، و به دنبال بررسی تطابق استثناگرایی با محورهای آن است.

مقاله حاضر به روش مطالعه اسنادی انجام و به منظور عبور از «استثناگرایی» مطلق و ورود به مبحث «استثناگرایی‌ها»، در سه بخش تنظیم شده است: الف) مرور پیشینه مطالعات استثناگرایی سایر ملل به عنوان مقدمه ورود به برداشت سازه‌انگارانه از استثناگرایی؛ ب) نقد و بررسی استثناگرایی آمریکایی و برداشت رئالیستی آن با تأکید بر یافته‌های تاریخ مقایسه‌ای و ج) بحث نظری در باب اشتراکات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه استثناگرایی و سازه‌انگاری براساس یافته‌های مشیرزاده (۱۳۸۳). با توجه به اهمیت مقایسه محتوایی در کنار برآورد فرانظری نظریه (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۴)، بخش الف و ب را می‌توان بررسی محتوایی مکمل برای بخش نظری در نظر گرفت.

۱- مرور پیشینه: استثناگرایی یا استثناگرایی‌ها؟

در بررسی آثار مربوط به استثناگرایی، شاهد کثرت گرفتن پیشینه موضوع به عنوان پاسخی به استثناگرایی آمریکایی هستیم (Holdrege, 2010). استثناگرایی چینی با محوریت مذهب کنفوسیوسی در واکنش به نگاه شرق‌شناسانه ناشی از استثناگرایی آمریکایی، در حوزه فرهنگ ایجاد شده و با توجه به پیشینه فرهنگی و تمدنی این کشور، قابلیت تعمیم به حوزه ایدئولوژی و سیاست را داراست (Chen, 2009; Zhang, 2011). چن با تحلیل چگونگی بسط روایت استثناگرایی آمریکایی و گسترش دامنه موضوعیت آن در افکار اندیشمندان چون لیپست، بل، تالکوت پارسونز، و رابرت پاتنام به حوزه‌های جامعه مدنی و دموکراسی، به استثناگرایی اولیه که در آراء توکویل مشهود بود مراجعه کرده و روایت چینی استثناگرایی را طرح می‌کند (Chen, 2009: 2). استثناگرایی چینی در سه دوره امپراتوری، مائوئیستی، و مدرن مورد بررسی قرار گرفته

و ماهیت آن، برخلاف آمریکا، دفاعی و حامی سیاست‌های صلح‌طلبانه و اصلاحات ذکر شده است (Zhang, 2011).

استثناگرایی هندی این کشور را از آن جهت از سایر دموکراسی‌ها متفاوت می‌انگارد که پایه‌های دموکراتیک را از مسیر نوعی سیاست درک متقابل در جامعه‌ای محصور در سیستم اجتماعی «کاست» و دارای تنوع بالای مذهبی و زبانی برقرار کرده است (Sullivan, 2014). این دموکراسی علیرغم نقدهای موجود مبنی بر ضعف جامعه مدنی و مشارکت عمومی، از سوی برخی همچون روپارلیا مورد حمایت قرار گرفته است (Ruparelia, 2008: 41). با این حال، آنچه تحت‌عنوان استثناگرایی آسیایی در یک دهه گذشته تولید شده، به شیوه‌های فرهنگی و اقتصادی اشاره دارد که آسیای شرقی را متمایز می‌کند. استثناگرایی آسیای شرقی تا حد زیادی متکی بر کنفوسیانیسم^۱ است و علاوه بر آن که نقیضی برای تحلیل ماکس وبر- که این مذهب را به دلیل تعقل‌گرا بودن مانع توسعه اقتصادی می‌داند- فراهم می‌کند، بدیلی نیز برای استثناگرایی آمریکایی متکی بر مذهب و اقتصاد فراهم می‌نماید. انعکاس این تناظر را می‌توان در بحث ساموئل هانتینگتون از نبرد تمدن‌ها مشاهده کرد (Thorntone, 1998: 139). صرف‌نظر از استثناگرایی چینی که بخش قابل توجه پیشینه موضوع را شامل می‌شود، تحلیل لئونگ از سکسوالیته^۲ آسیایی در تقابل با سکسوالیته غربی به‌عنوان منبع سیستم قانونی و حقوقی شرق آسیا، شیوه‌های برقراری ارتباط جنسی در فرهنگ‌های مختلف را متفاوت دانسته و فرهنگ مربوطه در سنگاپور را منشأ استثناگرایی سنگاپوری ذکر می‌کند. لئونگ از روایت شرق‌شناسانه موجود از سکسوالیته آسیایی عبور کرده و آن را منشأ استثناگرایی آسیای شرقی معرفی می‌کند (Leong, 2010).

در راستای نگاه پست‌مدرن و تکثرگرا، تورنتون (Thorntone, 1998) ی‌کی از اولین استثناگرایی‌های غیرآمریکایی در آستانه هزاره جدید، یعنی کره‌شمالی تحت حکومت کیم دای جونگ، را بررسی می‌کند. تفسیر تورنتون از استثناگرایی کره‌شمالی مستمسکی است برای گشودن بحث استثناگرایی‌ها، به گونه‌ای که در آن عامل فرهنگ نقش محوری را در مقابل روند جهانی شدن ایفا می‌کند. درحقیقت، توصیف او از پیدایش تفکر آسیای شرقی مبنی بر دنبال کردن الگوهای مختلف توسعه با حفظ

1. Confucianism
2. Sexuality

تکثر فرهنگی، زمینه ورود به رویکرد کلان «فرهنگ سوم»^۱ (Thorntone, 1998: 138) و استثناگرایی غیرانحصارگرا را فراهم می‌کند. دیالکتیک فرهنگ سوم، استثناگرایی آسیایی را با استثناگرایی آمریکایی مقابل گرفته است. این الگو فاقد خصوصیت انحصارگرایی است که به‌طور سنتی در تعریف از استثناگرایی و به معنای مطلق به چشم می‌خورد.

سعید شکوهی (۱۴۰۱) در مقاله خود با عنوان «استثناگرایی ایرانی و نقش آن در سیاست خارجی ایران» با تحلیل محتوای کیفی رهبران و اندیشمندان تاریخی ایران و سنجش آن در چارچوب مفهومی آراء مرتضی مطهری، استثناگرایی ایرانی را شامل مؤلفه‌های مرکزیت ایران در جهان، ایده جانشینی خدا، ایده شاهی یا رهبری آرمانی، آموزه ثنویت: پیروزی نهایی خیر (ایران) بر شر (دشمنان و اهریمنان)، ضرورت قدرت‌یابی و رهبری دیگر ملت‌ها قلمداد می‌کند و این دیدگاه را هدایت‌کننده سیاست خارجی ایران می‌داند. نظیف‌پور (۱۴۰۱) نیز در کتاب خود به نام «استثناگرایی و سیاست خارجی ایران» به همین ترتیب، اختلافات جناحی در سیاست خارجی ایران من جمله ادغام در بازار جهانی و پرونده هسته‌ای را منبعث از رویکرد دولت‌ها به مقوله استثناگرایی ایرانی می‌داند.

وجه ممیز مقاله حاضر، اتخاذ نگاه نظری و معرفت‌شناختی به مقوله «استثناگرایی‌ها» است. انسجام نظری، به کاربست ایده استثناگرایی در مطالعات بیشتر و تصریح جایگاه ویژه ملت‌ها در نظام بین‌الملل کمک می‌کند. مرور پیشینه، نمونه‌های تاریخی که از استثناگرایی‌های غیرآمریکایی ارائه شده، و نقد استثناگرایی در نگاه رئالیستی، به‌نوعی فراتحلیل مطالعات پیشین محسوب می‌شود که یافته‌های آن دیدگاه‌های موجود را نظام‌مند کرده و مقدمه‌ای برای طرح مشروعیت استثناگرایی‌ها در رویکرد ایدئالیستی روابط بین‌الملل فراهم خواهد کرد. گام بعدی برای این طرح بلندپروازانه، تکمیل مطالعات موردی و مقایسه‌ای خواهد بود.

توجه به استثناگرایی غیرانحصارگرا در درک صحیح چیستی استثناگرایی به‌عنوان موضوع بحث حاضر از آن جهت اهمیت دارد که باوجود حذف خصیصه انحصارگرایی در نسبت دادن آن به «خود»، کنار نهادن ایده استثناگرایی به‌عنوان یک روایت یا چارچوب مفهومی و نظری را منتفی می‌نماید. در این دیدگاه، انکار استثناگرایی، درحقیقت انکار استثناگرایی انحصارگرا، و نه

استثناگرایی به طور کلی، می‌باشد. چنین نتیجه‌گیری از نقد استثناگرایی، در تطابق با رویکرد پست مدرن در به رسمیت شناختن تکثر فرهنگی از نقطه نظر درجه اصالت است (Saluscher, 2014). این مفروض پاسخ به این پرسش که «در صورت محدود نبودن مفهوم استثناگرایی به گونه‌ی آمریکایی آن، چگونه می‌توان از استثنابودگی سخن گفت؟» را میسر می‌سازد. با این مفروض و با ورود به بحث «استثناگرایی‌ها»، نقد تلقی تقلیل‌گرای موجود و رد تعریف رئالیستی از استثناگرایی در بخش بعد دنبال می‌شود.

۲- نقد خوانش رئالیستی از استثناگرایی

گام بعد برای تبدیل استثناگرایی به یک چارچوب تحلیلی و نظری، خارج کردن آن از برداشت رئالیستی و نفی استثناگرایی در معنای آمریکایی است. بحث از استثناگرایی آمریکایی و نقد آن در مطالعات تاریخی دو دهه پایانی قرن ۲۰ میان دو جبهه موافقین و مخالفین صورت گرفته است. در مقابل چهره‌هایی همچون دانیل بل^۱، سایمور مارتین لیپست^۲، ساموئل هانتینگتون^۳، و ریچارد رز^۴ که درون گفتمان استثناگرایی آمریکایی به ارائه نظر پرداخته‌اند، منتقدینی همچون لارنس ویسی^۵، آکیرا ایریه^۶، و ایان تیرل^۷، در حوزه‌های مختلفی چون مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، مذهب و آموزش ایده افسانه بودن استثناگرایی آمریکایی را طرح کرده‌اند. با این حال، دیدگاهی که به روشمند کردن نقد حاضر از استثناگرایی آمریکایی کمک می‌کند، متعلق به منتقدین این پدیده در حوزه تاریخ است (Kammen, 1993: 2). تحلیل‌گران با مقایسه تاریخی مواردی که منجر به پیدایش و توسعه مفهوم استثناگرایی آمریکایی شده و ارائه شواهدی از دیگر جوامع، به نفی استثناگرایی آمریکایی پرداخته‌اند. تأکید بر این نکته ضروری است که در سرتاسر این مقاله «انتخاب ایالات متحده به عنوان واحد مقایسه لزوماً به معنای صحه‌گزاردن بر استثناگرایی آمریکایی نیست» (Fredrickson, 1995: 604). گویان که نقد استثناگرایی آمریکایی

1. Daniel Bell
2. Seymour Martin Lipset
3. Samuel Huntington
4. Richard Rose
5. Laurence Veysey
6. Akira Iriye
7. Ian Tyrrel

نیز الزاماً در تلاش برای حذف مطلق ایالات متحده از گفتمان استثناگر نخواهد بود و هدف، تنها حذف انحصارگرایی و تقلیل گرایی در این زمینه با هدف خروج از گفتمان رئالیستی است. نگاهی به مطالعات تاریخی برای نقد استثناگرایی آمریکایی نشان می‌دهد که این کشور در برخی زمینه‌ها تفاوت‌های حقیقی با کشورهای با ساختار مشابه خود دارد. برای مثال، آمریکا در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، الگوی متفاوتی از تکامل احزاب و گرایش‌های حزبی و طبقاتی را شاهد بوده که به عواملی نظیر شرایط زیستی و شووینیسیم اتحادیه‌های کارگری آن نسبت داده می‌شود (Kammen, 1993: 17). از سوی دیگر، خصیصه‌های تاریخی-اجتماعی شامل «شروع تاریخی»، نقش مذهب و برده‌داری به‌عنوان یک الگوی متمایز آمریکایی در زمان خود، از سوی منتقدین رد شده و موارد متناظری در سایر جوامع برای هر یک ارائه شده است. به‌باور منتقدین، استثناگرایی آمریکایی، نه یک واقعیت بیرونی، که دالی بدون مدلول است که طبق میل و آرزوی فرد، معانی مختلفی قابلیت اطلاق بر آن را خواهند یافت. لذا، این تنها میل به مستثنی بودن است که باور به استثناگرایی آمریکایی را به‌وجود آورده است (Hughes, 2015: 9). علاوه‌براین، منابع عمده استثناگرایی آمریکایی، به‌رغم لیپست و ادعای «هزاران هزار» (Lipset, 1998: 7) کتاب نوشته شده در رابطه با آن از زمان توکویل به بعد، تنها شامل کروکوئر^۱، توکویل، انگلس و وبر می‌شود (Hughes, 2015: 17).

روش مقایسه تاریخی به دلایلی چند، برای نقد استثناگرایی آمریکایی کارآمد است. این روش گونه‌ای تحلیل کلان تاریخی^۲ است (Torpey, 2009: 159) که از بررسی پدیده مورد نظر در یک جامعه خاص آغاز می‌شود و نتایج آن قابل استفاده در تحلیل سیاسی مقایسه‌ای است (Fredrickson, 2009: 604). در این میان، تحلیل گرانی چون ین تیرل و ریمون گرو با تفکیک دو نوع مقایسه تاریخی بین‌المللی و بین‌المللی، معتقدند تداوم استثناگرایی آمریکایی به دلیل ناکامی تاریخ‌دانانی است که صرفاً به بررسی پدیده‌های داخلی هر جامعه پرداخته و از اتخاذ یک نگاه فرامرزی ناتوان مانده‌اند (Fredrickson, 2009: 2). افرادی همچون فردریکسن با تأکید بر لزوم استفاده هم‌زمان از دو تکنیک مقایسه بین‌المللی^۳ و بین‌المللی^۴، بر پرهیز از معیار قرار دادن یک جامعه در مطالعه مقایسه‌ای تأکید می‌کنند به‌گونه

1. Michel Guillaume Jean de Crèvecoeur

2. Historical mega-analysis

3. Cross-national

4. Transnational

ای که تفاوت‌های جامعه دیگر در قیاس با جامعه معیار، منجر به توهم غیرمنطقی مستثنی بودن نگردد (Fredrickson, 2009: 5, 9, 10). تأکید فردریکسن در واکنش به یکی از دلایل پیدایش ایده استثناگرایی آمریکایی، یعنی مقایسه شرایط حزب سوسیالیست در آمریکا و اروپا است؛ در حقیقت، بسیاری معتقدند بحث‌های مدرن حول استثناگرایی آمریکایی حاصل تلاش برای پاسخ به این سؤال ورنر سومبارت بوده است که «چرا سوسیالیسم در آمریکا پای نگرفت؟» (Torpey, 2009: 144). به این ترتیب، بخش اعظم پیشینه مطالعات استثناگرایی آمریکا به این دلیل شکل گرفته که اروپا معیار سنجش بوده است. این خطایی است که در دیدگاه‌های الکسی دو توکویل در «دموکراسی در آمریکا»^۱ - به عنوان یکی از منابع الهام‌بخش استثناگرایی آمریکایی - مشهود است. دست‌آورد دیگر مطالعات مقایسه‌ای، تفکیکی است که تاریخ‌دانان میان مطالعات منجر به درک «تمایزات» و مطالعات منجر به «تشابهات» قرار داده‌اند. مقایسه آماری نتایج حاصل از مطالعات مقایسه‌ای گویای پرننگ بودن تفاوت‌های میان جوامع مورد مطالعه در موضوعات مدنظر می‌باشد (Kammen, 1993: 20). مطالعاتی که در این دوره و عمدتاً با موضوعاتی همچون روابط نژادی، روابط طبقاتی و روابط ایدئولوژیک صورت گرفته، حاکی از وجود تفاوت میان جوامع بوده و لذا، هرگونه سخن از استثناگرایی آمریکایی را به دلیل قرار گرفتن اصل قیاس بر تفاوت، زیر سؤال می‌برند (Kammen, 1993).

از منظر تاریخی، استثناگرایی آمریکایی از دو مشرب تنزیهی و ایجابی تغذیه می‌شود، به این معنا که این کشور از آن جهت که فاقد ویژگی‌های جوامع قابل مقایسه - عمدتاً اروپایی - و حائز ویژگی‌های غایب در آنهاست، مستثنی انگاشته می‌شود. همچنین، می‌توان استثناگرایی را دارای دو گونه انحصاری^۲ و فراگیر^۳ برشمرد که اولی به معنای تمرکز بر طرد و نفی «دیگری» و دومی به معنای شمول است (Hughes, 2015: 6). منتقدین استثناگرایی آمریکایی به بررسی برخی از این ویژگی‌ها پرداخته و متمایز دانستن آمریکا از این جهات را بی‌اساس می‌خوانند. سؤال اساسی که استثناگرایی آمریکایی را زیر سؤال می‌برد آن است که «آیا استثناگرایی امری هویتی و ذاتی است و یا محصول قدرت؟» به عبارت دیگر، آیا استثناگرایی آمریکایی طبق مدعیات، بحثی هستی

1. Democracy in America
2. Exclusive
3. Enclusive

شناسانه برآمده از یک هویت حقیقتاً متمایز است یا خود، برساخته‌ای محصول کثرت گرفتن قدرت این کشور است؟ در ادامه، بررسی تاریخی موارد استثنائگرایی آمریکایی پاسخ به این سؤال را میسر می‌کند. این مرور در قالب چهار عنوان «پیشینه تاریخی»، «برده‌داری»، «مذهب» و «احزاب و طبقه» انجام می‌شود.

پیشینه تاریخی - از اولین بحث‌های مورد مناقشه درباره استثنائگرایی آمریکایی، شروع تاریخی آن است. توکویل در کتاب *دموکراسی در آمریکا* اشاره می‌کند که پیشینه تاریخی متفاوت آمریکا، یکی از دلایل اصلی تفاوت آن با اروپاست. طبق نظر وی، آمریکا - برخلاف اروپا - جامعه خود را از ابتدا بر مبنای مدرنیته معماری نموده است (Tocqueville, 1835). به عقیده او «مردمان همواره آثار ریشه‌های پیدایش خود را حس می‌کنند. شرایطی که با تولد آن‌ها زاییده شده و در تمام طول زندگی منشأ تأثیر خواهد بود» (Torpey, 2009: 147). این «شرایط» که به تعبیری همان سنت است، در اروپا منجر به شکل‌گیری جوامع به گونه‌ای متفاوت از آمریکای فاقد سنت شده است. این دیدگاهی است که در نظرات سوسیالیستی ابروینگ هاو، آنجا که استثنائگرایی آمریکایی را در «فقدان بار تاریخی» (Kammen, 1993: 11) تعبیر می‌کند، و نیز دیدگاه دوروتی راس در باب *تأثیر استثنائگرایی آمریکایی بر تکامل دانش جامعه‌شناسی آمریکایی* (Ross, 1991) نیز انعکاس یافته است. در واکنش به ایده شروع تاریخی، عده‌ای پایان جنگ جهانی دوم را به مثابه شروع تاریخی مشابهی برای اروپا می‌انگارند که می‌توان آن را با شروع تاریخی آمریکا مقایسه کرد. به این ترتیب، شکل‌گیری خودآگاهی جدید اروپای غربی و شروع سیر تمدنی جدید این حوزه در دوره بعد از جنگ سرد با وضعیت بی‌تاریخی آمریکا مقایسه شده است (Torpey, 2009: 147). همچنین، تنوع‌های گسترده درون ایالات متحده که در مناطق مختلف مشهود بوده و ناشی از ریشه‌های تاریخی مختلف ترکیب جمعیتی هر منطقه است، در تناقض با ایده شروع تاریخی متفاوت آمریکا که می‌باید استثنائگرایی یکدست و کاملی را در این کشور ایجاد نماید، تشخیص داده شده است (Kammen, 1993: 3; Torpey, 2009: 148). باور دیگری که شروع تاریخی به عنوان عامل استثنائگرایی را مردود می‌شمارد، تأکید بر شروع تاریخی استثنائگرایی، نه از آغاز پیدایش، که از دوره‌های بعد و با بالا گرفتن جایگاه این کشور به عنوان ابرقدرت است. به این ترتیب، ایگناتیف آغاز استثنائگرایی را در ۱۹۴۵ و پایان جنگ جهانی دوم می

داند و آن را «محصول» گفتمانی می‌داند که از این سال آغاز شده و افسانه تاریخی بودن آن را بر ساخته است (Ignatieff: 2005: 1).

برده‌داری - مفهوم نژادپرستی آمریکایی که خود را در بارزترین وجه به صورت برده‌داری نشان داده، اولین بار به طور ویژه از سوی توکویل مورد توجه قرار گرفت. وی معتقد بود «هرچه نژاد سفید آمریکا آزادتر [دموکراتیک‌تر] می‌شود، [از سایر نژادها] منفک‌تر می‌نماید» (Fredrickson, 1995: 594). برداشتی که سال‌ها از این گفته توکویل صورت گرفته حاکی از امتزاج غیرمعمول دو ویژگی متضاد لیبرالیسم تساوی طلب و نژادپرستی، و عاملی برای تقویت ایده استثناگرایی آمریکایی است. تاریخ‌دانانی چون پیتر کولچین و شیرر دیویس بومن ضمن مخالفت با متفاوت دانستن سیستم برده‌داری در آمریکا، تداوم آن در جنوب آمریکا را محصول سیستم سنتی اقتصاد کشاورزی در این منطقه می‌دانند و آن را با بخش‌های سنتی و کشاورزی محور اروپا در اواسط قرن نوزدهم مقایسه می‌کنند. یوجین ژنوز برده‌داری جنوب آمریکا را با عملکرد محافظه‌کاران ضد بورژوازی اروپا مقایسه می‌کند و کولچین مقاومت برده‌داران آمریکا در مقابل سرمایه‌داری و مدرنیسم را متفاوت از سیستم کارگری روسیه برمی‌شمارد (Fredrickson, 1995: 11). حاصل این تلاش برای به نمایش گزاردن تفاوت‌ها و تشابهات، نفی ایده برده‌داری و نژادپرستی آمریکا به عنوان یکی از مبانی استثناگرایی آمریکایی است.

مذهب - توکویل در توضیح تفاوت جایگاه مذهب در آمریکا و اروپا، به همگرایی گرایش‌های مذهبی پروتستان‌هایی که برای حفظ دین خود به قاره جدید کوچ کرده و در مقابل سلطنت بریتانیا قیام نمودند، اشاره می‌کند. او این رفتار را با واگرایی دین و سیاست در اروپا به دلیل تبدیل مذهب به ابزار حکام در سرزمین کهن مقایسه می‌کند، تاجایی که به نظر او نیروهای انقلابی در فرانسه با ویژگی دین ستیزی شناخته می‌شوند. این تمایزی مورد توجه هانا آرنت و مکس وبر نیز بوده و یکی از مبانی استثناگرایی آمریکایی شناخته می‌شود. چسترتون بر آن است که آمریکا «تنها ملت جهان است که بر اساس یک باور تأسیس شده است» (Torpey, 2009: 149) و لذا آمریکا را «کشوری با روح کلیسا» می‌نامد (Torpey, 2009: 149). بسیاری بر این باورند که پیوریتانیسم نقش برجسته‌ای در متمایز کردن آمریکا از اروپا و محوریت یافتن اصولی چون طاعت، خانواده محوری، پابندی به اجتماع، آموزش همگانی و تعدد مراکز آموزش عالی داشته است (Torpey,)

151: 2009). مذهب در آمریکا حتی مولد «انحصارگرایی»^۱ آمریکایی به عنوان مبنای تقابل گروه‌های راست افراطی با گسترش جمعیت‌های مهاجرین غیرمسیحی و همچنین از عوامل اصلی نژادپرستی و ایده داروینیسیم اجتماعی تلقی می‌شود (Torpey, 2009: 152). نقش مذهب، در خیزش‌های مدنی همچون جنبش مارتین لوتر کینگ و الغای برده‌داری توسط آبراهام لینکلن نیز مورد توجه بوده است (Torpey, 2009: 155). علاوه بر این، نحوه شکل‌گیری سیاست خارجی مداخله‌جویانه آمریکا موسوم به ویلسونیانسیم، خود مرهون ماهیت مذهبی ملت آمریکا و باور به «قوم برگزیده»، «سرزمین موعود» و «اورشلیم جدید» به‌عنوان منشاء عقیده میسیونری ملت‌سازی شناخته می‌شود (Torpey, 2009: 157). در مقابل، تورپی (2009: 150) استدلال می‌کند که در اشاره به ماهیت مذهبی ملت آمریکا اغراق شده و هویت مذهبی در قاره اروپا به خوبی انعکاس نیافته است؛ درحالی‌که گفته می‌شود از هر پنج آمریکایی، دو نفر اعلام می‌کنند که هفته گذشته به کلیسا رفته‌اند، تعلقات مذهبی در اروپا بیشتر به شکل «باور و نه حضور» خود را نشان می‌دهد (Torpey, 2009: 157). بررسی مذهب در سطحی دیگر گویای تغییر ماهوی مذهب در دیدگاه اندیشمندانی چون هابرماس، تیلور و روسو (Hughes, 2015: 12). به دین مدنی^۲ و اخلاقیات متسامح شناخته شده که منظور از آن اولویت یافتن سیاست و منافع بر درستکاری و اخلاق‌گرایی در روابط خارجی است (Bowman, 2012: 138; Sichernan, 2007). همچنین، در دیدگاه هابرماس، در جهان متکثر این سکولاریته اروپایی است که مستثنی بوده و نه تداوم حضور و نقش مذهب در آمریکا (Bowman, 2012: 129). هیوز رسالت مذهبی قایل شدن برای پیوریتنهای^۳ اولیه آمریکا را غلط دانسته و به تردید مهاجرین اولیه که تنها به دلیل فشار دولت بریتانیا بر «جدایی طلبان» به سرزمین جدید پا گذاشته بودند، اشاره می‌کند (Hughes, 2015: 10). وی همچنین به جمعیت‌های کثیر کواکرها و کاتولیک‌ها در بخش‌هایی چون پنسلوانیا و مریلند و نقش آنها در توسعه و اقتصاد آمریکا اشاره کرده و ایده‌های آخرالزمانی و سرزمین موعود به عنوان ماهیت مذهبی آمریکایی را با اشاره به رد چنین ایده‌هایی در عقاید پروتستان‌های قرن ۱۷، محل تردید می‌خواند (Hughes, 2015: 11).

1. Exclusivism
2. Civil religion
3. Puritan

احزاب و طبقه - احزاب سیاسی از مسایل مورد توجه در استثنای آمریکایی و منتقدین آن
 است به طوری که پرداختن به تشکیل حزب سوسیالیست در این کشور مسئول ایجاد بخش قابل توجهی از پیشینه موضوع در حوزه استثنای آمریکایی است. در استثنای آمریکایی، تشکیل سیستم حزبی آمریکا تا حد زیادی محصول شرایط زیستی و فضای کلی و متفاوت آمریکاست. لئون اپستین^۱ چنین توضیح می‌دهد که «منحصربه‌فرد بودن سیستم حزبی در آمریکا امری قدیمی و کاملاً جاافتاده بوده و تنها محصول افت‌وخیز دهه‌های اخیر نیست. نقش احزاب آمریکا در سیاست‌گذاری به‌عنوان کارگزاران حکومتی، همواره کم‌رنگ‌تر از احزاب اروپایی بوده است» (cited in Kammen, 1993: 17).

اشاره به استثنای آمریکایی در مباحث مارکسیستی ناظر بر انتقاد به جامعه آمریکا به دلیل تشکیل نشدن جریان‌های سوسیالیستی و شکل نگرفتن «خودآگاهی طبقاتی»^۲ و جنبش‌های کارگری مشهود است (Fredrickson, 1995: 603) و تحت عنوان عبارت «استثنای بد»^۳ بررسی می‌شود (Torpey, 2009: 144). در رابطه با عدم شکل‌گیری طبقه در آمریکا، بحث‌های چندی در جریان است؛ برخی برآنند که وجود یک بدنه‌ی بورژوازی قدرتمند همواره مانع از شکل‌گیری طبقه کارگر در آمریکا بوده؛ عده‌ای معتقدند رواج جنبش‌های اخلاقی^۴ باعث شده بسیاری از تمنیات طبقاتی کارگران در آمریکا در این جنبش‌ها پوشش داده شود؛ برخی، داشتن حق رأی برای کارگران و حق شرکت در جنبش‌های حزبی موجود، نداشتن پیشینه تاریخی کارگری همچون اروپا، پیدایش کارگران موسوم به «یقه سفیدها»، و شکل‌گیری هویت کارگران آمریکایی حول محور «ملیت» و نه «طبقه» را عامل اصلی در این رابطه می‌پندارند (Kammen, 1993: 21, 22)؛ این درحالی است که عده‌ای همچون لارنس ویسی اصولاً منکر وجود تفاوت در شرایط کارگران آمریکا و اروپا در عنوان شکل‌گیری روند صنعتی شدن هستند (Veysey, 1979). عده‌ای دیگر از منتقدین نیز معتقد به وجود خودآگاهی طبقاتی در آمریکا اما در قالب «جمهوری خواهی افراطی» هستند (Fredrickson, 1995: 603).

1. Leon Epstein
 2. Class consciousness
 3. Bad exceptionalism
 4. Temperance movement

۳- بحث نظری: استثنائگرایی به مثابه نظریه ایدآلیستی روابط بین‌الملل

مشیرزاده (۱۳۸۳) در معرفی سازه‌انگاری، بعد از تقسیم آثار و فعالیت‌های نظری در حوزه روابط بین‌الملل به نظریه‌پردازی رده اول و دوم، نظریه‌پردازی رده دوم را کلان و دربرگیرنده بررسی ابعاد هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه نظریه‌هایی که در رده اول می‌گنجد، عنوان می‌کند. همانطور که کار نظریه‌پرداختن به واقعیت است، کار فرانظریه نیز پرداختن به «ویژگی‌های نظریه خوب» است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۴). برای این منظور باید به سراغ بررسی محتوایی در کنار بررسی فرانظری رفت درحالی‌که بررسی محتوایی منوط به بررسی فرانظری است. متعاقب بحث محتوایی که در مقایسه تاریخی استثنائگرایی آمریکایی و جوامع مختلف انجام شد، وقت آن است تا با بررسی فرانظری استثنائگرایی، قابلیت‌های آن به‌عنوان نظریه روابط بین‌الملل روشن گردد. باتوجه به ماهیت تکثرگرا، زبانی، و پسامدرن استثنائگرایی، و بدر در جهت ارزیابی فرضیه مقاله، ابعاد تحلیلی استثنائگرایی با نگاهی به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فرانظریه سازه‌انگاری مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سازه‌انگاری یک رهیافت روابط بین‌الملل است که برای اولین بار نقطه ثقل این دانش را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرد به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل طرح شد (Slaughter, 2013: 118). سازه‌انگاری با ایجاد تلفیق میان رهیافت‌های کهن‌تر نظیر لیبرالیسم و رئالیسم، دیدگاهی میانه را ایجاد کرده است. دسته‌ای نیز سازه‌انگاری را در مقابل عقل‌گرایی قرار داده‌اند (Slaughter, 2013). سازه‌انگاری با تأثیر گرفتن از ساخت‌یابی گیدنز، فلسفه زبان ویتگنشتاین، مکتب فرانکفورت، هرمنوتیک، پدیدارشناسی هوسرل، روانشناسی اجتماعی و تعامل‌گرایی نمادین، بر نسبی بودن معنا و گفتمانی بودن روابط تأکید می‌کند و با طرح جدی مسایل فرهنگی همچون تاریخ، ایدئولوژی، سیستم‌های هنجاری، هویت و سیستم اعتقادی، توانسته است تفسیر، تبیین و پیش‌بینی در روابط بین‌الملل را متحول کند. تأکید بر این مقولات به‌عنوان مقولات تمدنی و پل زدن میان هنجارهای اجتماعی و سیاست خارجی از طریق طرح «منطق زیبندگی»^۱ در برابر «منطق سود»^۲ (Slaughter, 2013) مهم‌ترین دلیلی است که سازه‌انگاری را بستر مناسبی برای چارچوب‌سازی تحلیلی از

1. Logic of appropriateness
2. Logic of consequences

استثناگرایی می‌نماید. به این ترتیب، بررسی جنبه‌های مختلف استثناگرایی برای انطباق آن با رویکردهای سازه‌انگاری، بیش از هر چیز منوط به درک اشتراکات هستی‌شناسانه این دو است. استثناگرایی، در هماهنگی با رهیافت سازه‌انگاری و در فاصله‌گیری با جنبه‌های منفی شووینیسیم، کثرت فرهنگی را با به رسمیت شناختن جایگاه تمدن در رفتار خارجی دولت‌ها، و امکان قول به «استثناگرایی‌ها»، چه در معنای تعدد مصادیق استثناگرایی و چه حوزه‌های تمایز جوامع شامل اقتصادی، فرهنگی، ایدئولوژیک، و تاریخی فراهم نموده است. تعیین حدود و ثغور هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی استثناگرایی، گام نهایی برای پشتیبانی از فرضیه مقاله است.

الف) هستی‌شناسی سازه‌انگارانه استثناگرایی

هستی‌شناسی را «شرحی عام از این که چه چیزی وجود دارد و چگونه عمل می‌کند» تعریف کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۴). در بحث هستی‌شناسی، به مسایلی چون سرشت جهان، سرشت کنشگران، جهان‌بینی، محوریت کل یا جزء و از این قبیل پرداخته می‌شود. همین موارد در سطح معرفت‌شناسی نیز محوریت دارند. هستی‌شناسی در بیان دسلر ساختارهای جهان واقعی و فرایندهای نظریه را بررسی می‌کند و در تعیین حدود و ثغور تبیینی نظریه دخیل است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

در بحث از سرشت جهان و نزاع میان دو جبهه مادی‌گرا و ایدئالیستی، سازه‌انگاری موضع بینابینی اتخاذ کرده و ماهیت جهان اجتماعی را منبعث از ماده و معنا می‌انگارد. در دیدگاه مادی‌گرا، ساختار و کنش اجتماعی از نقطه نظر وجود و عملکرد، مادی، ثابت و مستقل از فهم ما هستند. از منظر ایدئالیستی، ساختار و کنش ماهیتی مطلقاً ذهنی و گفتمانی داشته و بسته به فهم ما متغیرند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۶). سازه‌انگاری با اتخاذ موضع میانی، قایل است که ساختارها و کنش علاوه بر بعد مادی، از بعد گفتمانی نیز برخوردارند، ضمن این که نمی‌توان این دو را به هیچ‌یک از این ابعاد تقلیل داد. در باب سرشت کنش‌گران نیز، هویت در دو برداشت متضاد ثابت و منبعث از ساختارهای مادی، و متغیر، به معنای برساخته رویه‌های گفتمانی تلقی می‌گردد. این بار نیز سازه‌انگاری با تلفیق دو دیدگاه ساختارگرا و پساساختارگرا، هویت کنش‌گران را محصول فرایندهای تکوینی چون تعاملات، رویه‌ها، فرهنگ‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، و غیره دانسته، منافع کنش‌گران را محصول این هویت تلقی می‌کند؛ در حالی که این فرایندهای تکوینی با منابع مادی در ارتباط بوده، تحت تأثیر محدودیت‌های

آن قرار دارند. در سازه‌انگاری، الگوهای اجتماعی و متغیر هستند که هویت، منافع و جهان‌بینی‌ها را شکل داده و نحوه تعاملات بین‌المللی را تعیین می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۵). سازه‌انگاری با تأثیرپذیری از ساخت‌یابی آنتونی گیدنز و ایجاد هم‌نهاد دیالکتیکی میان دو دیدگاه کل‌گرا^۱ و فردگرا^۲ بین ساختار و کارگزار تعامل متقابل ایجاد کرده و از دام تعیین‌گرایی ساختاری و اراده‌گرایی فردی می‌رهاند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

استثنائگرایی در نگاه لیپست با تعریف آزادی، تساوی‌طلبی، فردگرایی، مردم‌گرایی و اقتصاد بازار آزاد به عنوان ایدئولوژی یا شعار ملی آمریکایی^۳، نگاهی به سرشت جهان دارد که منطبق بر هستی‌شناسی سازه‌انگارانه است: توجه ویژه به خصیصه‌های فرهنگی که در ساخت تمدن آمریکا نقش داشته‌اند، ضمن بی‌توجه نماندن به ابعاد مادی بازار آزاد، از استثنائگرایی یک چارچوب تحلیلی سازه‌انگارانه می‌سازد که در آن دوگانه دکارتی ذهن و ماده به رسمیت شناخته شده، اما از تقلیل‌گرایی به نفع مادی‌گرایی و یا گفتمان‌گرایی پرهیز می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۰). لیپست با تأکید بر این که حس هویت ملی سایر ملت‌ها بر ساخته تاریخی است و به این دلیل می‌توان انگلیسی یا سوئدی بود اما نمی‌توان ناکلیسی یا ناسوئدی بود، اشاره می‌کند که استثنائگرایی آمریکایی مدلول «فرهنگی» بودن هویت آمریکایی است: «آمریکایی‌بودگی یک بایسته ایدئولوژیک است، نه وابسته [محل] تولد. [به این دلیل] کسی که ارزش‌های آمریکایی را زیر سؤال برد، ناآمریکایی است» (Lipset, 1998: 131). تفسیر توکویل از جامعه آمریکایی علاوه بر ماهیت فرهنگی، بر ابعاد مادی نیز تأکید دارد. وی در *دموکراسی در آمریکا* این کشور را نمونه کامل دموکراسی ذکر کرده و بر جنبه‌هایی چون مردم‌سالاری، جامعه مدنی، مذهب، برابری‌طلبی، و از این قبیل تأکید می‌کند (Tocqueville, 1835). او در باب تساوی‌طلبی آمریکایی می‌گوید «مردم آمریکا به قدری مجذوب برابری هستند که ترجیح می‌دهند همگی در بردگی برابر باشند تا در آزادی، نابرابر» (Tocqueville, 1835, Chapter 3, Part 1). او در توصیف مادی‌گرایی آمریکایی می‌افزاید: «آن‌ها [مردم آمریکا] ارزش هر چیزی را در پاسخ به این سؤال ساده می‌یابند که چقدر پول در آن هست؟» (Tocqueville & Nassau, 1872: 41). این تفسیر از درهم‌آمیختگی روحیات و سیستم اقتصادی آمریکایی در نگاه وبر نیز

1. Whilism
2. Individualism
3. American Creed

مشهود است. اما ضمناً می‌توان قابلیت هستی‌شناسانه استشناگرایی برای تمرکز هم‌زمان بر دو بعد مادی و ایدئالیستی را نیز از این تعبیر دریافت.

توجه به قابلیت «قواعد»^۱ یا «حکم» برای تبیین مکانیسم ارتباط ماده و معنا، جنبه دیگری است که استشناگرایی را به سازه‌انگاری پیوند می‌زند. نظریه پردازان سازه‌انگار چون نیکلاس اونف^۲ برای تشریح تعامل دوجانبه واقعیت و گفتمان به جایگاه قواعد و حکم در «پارادایم عامل» سازه‌انگاری اشاره می‌کنند. در نگاه اونف، قواعد از طریق تنظیم کردارها و بازی‌های زبانی به عنوان واقعیت‌های اجتماعی و نیز با کنترل نحوه انتخاب کنش‌گران در جامعه، نقش قوام‌بخش ارتباط جامعه و فرد را بازی می‌کنند. اونف، همچون راگی، قواعد را عامل تبدیل ماده به «منابع» و شکل‌گیری روابط قدرت می‌داند، به این طریق که قواعد به‌مثابه برساخته‌های اجتماعی «به برخی از کارگزاران فرصت می‌دهند تا از مواردی که طبق قواعد به آن دسترسی دارند، برای ایجاد قواعدی که به نفع خودشان است، استفاده کنند» (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۱). بنابراین، شاهد نوعی تعامل متقابل میان واقعیت مادی و برساخته‌های اجتماعی در قواعد هستیم که نهایتاً تبیین‌کننده روابط قدرت است. استفاده از منابع برای بساختن قواعد و روند تکاملی شکل‌گیری روابط قدرت، فرایندی است که در استشناگرایی به عنوان چارچوبی برای توضیح تمایز یک ملت از سایر ملتها به عنوان «قوم برگزیده»^۳ استفاده می‌شود. هرچند کارکرد اصلی مدنظر سازه‌انگاران برای قواعد، ایجاد پیوند میان واقعیت و گفتمان است، اما در تبیین استشناگرایی، قواعد را می‌توان همچنین عامل ارتباطی میان عرصه داخلی و صحنه بین‌الملل دید؛ چراکه قواعد به‌عنوان برساخت‌های اجتماعی، قابلیت شکل‌دهی به افکار عمومی داخلی به‌منظور مشروعیت بخشیدن به سیاست خارجی را دارا هستند.

در رابطه با رویکرد سازه‌انگاری به کل و جزء، تحلیل مکس وبر^۴ از تأثیر نظام اخلاقی پروتستان بر شکل‌گیری سرمایه‌داری به عنوان یکی از منابع استشناگرایی آمریکایی، توجه به تأثیر متقابل ساختار بر هویت به‌عنوان برساخت‌های گفتمانی را نشان می‌دهد. توصیفی که از نقش قواعد در ایجاد تعامل میان واقعیت و گفتمان ارائه شد، گویای برداشت سازه‌انگاران استشناگرایی از هویت کنشگران در عرصه داخلی و صحنه بین‌الملل است. چراکه قواعد، علاوه بر بعد تکوینی،

1. Rule
2. Nicholas Onuf
3. Chosen people
4. Max Weber

جنبه تکاملی نیز داشته و به این لحاظ، از انتخاب عقلانی کنش‌گران تأثیر خواهد گرفت. قواعد حدفاصل ساختار و کارگزار هستند و تأثیر و تأثر این دو را توضیح می‌دهند. توجه به بعد تکاملی و متغیر قواعد، در ترکیب با اصل «شناخت بینادهنی» به‌عنوان یکی دیگر از مفاهیم محوری سازه‌انگاری، مکانیسم عملکرد استثنائگرایی‌ها در روابط قدرت را تبیین می‌کند. در تعبیر سازه‌انگارانه از روابط بین‌الملل، دولت‌ها در فرایندی از «علامت‌دهی» و «تفسیر» علائم، اقدام به ایجاد و کسب شناخت بینادهنی و شکل‌دهی به الگوهای مختلف از «خود»، «دیگری» و «رقیب» می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۵). در صحنه بین‌المللی، استثنائگرایی با فراهم کردن زمینه ورود دولت‌ها به روابط قدرت - که خود موضوع قواعد و تکاملی است و ایفای نقش در شکل‌دهی هویت، تعریف جایگاه «خود» و «دیگری»، تعیین نحوه تعامل با سازمان‌های بین‌المللی، تعریف منافع و مشروعیت بخشی به کنش دولت‌ها در رویه‌هایی چون جنگ، عضویت در پروتکل‌های جهانی، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، توسعه‌طلبی، محیط‌زیست، الگوی توسعه، و غیره را فراهم می‌کند.

استثنائگرایی ایرانی، در فرایندی از «بازگشت» (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۴) و تعریف هویت خود به‌عنوان تمدن کهن، درصدد ایجاد نوعی تعامل در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است که در آن نظام قطبی رنگ باخته و برابری منافع مدنظر است (Zibakalam, 2009). تلاش برای گفت‌وگو سازی در این رابطه است که واکنش هژمونی جهانی را تعیین کرده، خطوط اتحادی جدیدی میان هژمونی‌های رقیب ایجاد خواهد کرد. هرگونه تغییر ساختار از طریق سیستم حکم و شناخت بینادهنی، خود تعیین‌کننده روند تعریف هویت‌ها خواهد بود. استثنائگرایی ایرانی در این تفسیر، منطبق بر اصل بنیادین نظریه اجتماعی سازه‌انگارانه که می‌گوید مردم نسبت به چیزها، از جمله دیگر کنشگران، برپایه معنایی که آن چیزها برایشان دارند عمل می‌کنند (Linklater, 2010) سعی در جهت‌دهی تعریف «خود» در ذهن «دیگری» دارد. در رابطه با این برداشت از گفت‌وگو و هویت، هازنکلور و همکارانش (Hasenclever, Mayer, & Rittberger, 1997) با طرح تعامل متقابل دانش و کنش بر آن است که دانش، عامل تنظیم کنش در عرصه بین‌المللی است و هم‌زمان، کنش باعث خلق موقعیت‌های جدیدی می‌شود که دانش قبلی را تعدیل می‌کند. استثنائگرایی لحظه‌ای است که در آن کنش‌گران بین‌الملل قادر خواهند بود تا از طریق کنش خود دانش یا همان

شناخت را تحت تأثیر قرار دهند. اگر استثنائگرایی ایرانی از طریق ارائه تصویری سرسختانه از خود در پرونده هسته‌ای اقدام به بازتعریف ساختار جهانی قدرت می‌کند، استثنائگرایی آمریکایی از طریق برساختن سیستم نمادی، اقدام به تقویت سیاست‌هایی می‌کند که در آن «دیگری» شایسته «کنترل، دستکاری، استفاده، و تخریب» است (LaMothe, 2010: 179). بنابراین، سیستم حکم و شناخت بین‌ذهنی، در آن واحد مکانیزمی است که استثنائگرایی ابرقدرت، برای بازتولید هژمونی از طریق استفاده از منابع موجود برای تولید قواعد منطبق با منافع خود، از آن بهره می‌جوید؛ هم‌زمان، استثنائگرایی رقیب درصدد است تا از طریق تقویت دانش کنش‌گران از هویت خود، درمقابل آن بازدارندگی ایجاد کند. بنابراین، توسل به روایت استثنائگرایی در معنای رئالیستی / مطلق به معنای *تداوم نظام قطبی*، و در معنای سازه‌انگاران آن، به معنای *بازدارندگی* خواهد بود. همچنین، استثنائگرایی را می‌توان نمونه‌ای از کنش منجر به تعدیل شناخت در عرصه بین‌الملل، از طریق بازتولید یا تعدیل شناخت قبلی قلمداد کرد. در نتیجه، روشن است که استثنائگرایی تماماً یک واقعیت عینی نبوده و تا حد زیادی، محصولی گفتمانی در تعامل دوجانبه با سلسله روابط قدرت است.

به این دلیل است که ایجاد یک چارچوب نظری از استثنائگرایی امکان آن را فراهم می‌کند تا کنش‌گران عرصه بین‌الملل در فرایندی از علامت‌دهی و تفسیر، هویت‌های قبلی خود را که محصول هژمونی یا استثنائگرایی یک‌طرفه بوده‌اند، بازتعریف کرده و به چانه‌زنی در سلسله روابط قدرت پردازند. با فرض توسعه یک الگوی معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه از استثنائگرایی که منطبق بر چنین هستی‌شناسی باشد، باید انتظار داشت که استثنائگرایی مقدمه روشی سازه‌انگاران‌ای برای نیل به هدفی ایدئالیستی - منافع مطلق - به خدمت گیرد. استثنائگرایی با فراهم کردن ابزار فرهنگی چانه‌زنی، عامل بازدارنده الگوهای سیاسی و حکومتی برآمده از تعمیم دوگانه‌های حاکم بر اندیشه غرب است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۶). ازسویی، نگاه سازه‌انگاران‌ای که توسل به روش‌شناسی و معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه منطبق با هستی‌شناسی میانه را مجاز و بلکه ضروری می‌داند، کمک به تعدیل استثنائگرایی‌های مختلف و مدعیات فرهنگی هر یک است. به گونه‌ای که امکان عدول از عرف بین‌الملل آنجا که بازدارندگی نسبت به کنش‌هایی چون تجاوز به نام استثنائگرایی دنبال می‌شود، تضمین گردد. به بیان دیگر، لزوم توجه به روش‌شناسی تفهیمی در کنار روش‌شناسی تجربی و مبتنی بر مشاهده، روش‌شناسی سازه

انگاران استثناگرایی را به عاملی بازدارنده در شکل گیری قواعد بین المللی تجهیز خواهد نمود. برای مثال، تورنتون استثناگرایی سنگاپوری را از استثناگرایی کره شمالی به دلیل توسعه اولی به قیمت نقض حقوق بشر و بی‌اعتنایی به محیط زیست به نام «ارزش‌های ناب آسیایی» یا همان «فرهنگ سوم» تفکیک کرده و گونه‌ای قضاوت معرفت‌شناسانه از استثناگرایی ارائه می‌کند (Thorntone, 1998: 138).

ب) معرفت‌شناسی سازه‌انگاران استثناگرایی

معرفت‌شناسی به معنای بررسی پاسخ این سؤال است که «ما چگونه می‌دانیم چیزی را که می‌دانیم، می‌دانیم» (Hollis & Smith, 1996). معرفت‌شناسی سازه‌انگاری پرمناقشه‌تر از هستی‌شناسی آن بوده و راه میانه‌ای میان معرفت‌شناسی‌های شالوده‌انگار و ضدشالوده‌انگار (پساساختارگرا) برمی‌گزیند. الکساندر ونت در انتخاب میان این دو، معتقد است «با وجود این که جنبه فکری زندگی اجتماعی مدلولات مهمی برای سیاست بین‌الملل دارد، این‌ها متضمن نفی علم نیستند» (Wendt, 2000: 165). علاوه بر این، ونت با وجود تأیید تفاوت علوم طبیعی و دانش روابط بین‌الملل، معتقد نیست که این تفاوت منجر به معرفت‌شناسی‌های دوگانه می‌شود، بلکه صرفاً تفاوت در روش‌شناسی را می‌پذیرد. وی با اشاره به «توزیع توانایی‌ها، ترکیب فنی توانایی‌های مادی، جغرافیا، و منابع طبیعی» (به نقل از مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۱) بر اهمیت نیروهای مادی و تأثیرات آن بر امر اجتماعی صحه می‌گذارد. وی، به عنوان نزدیک‌ترین چهره سازه‌انگاری به شالوده‌انگاری^۲، معتقد به امکان تشکیل معیارهای معرفت‌شناسی ثابت است و مجموعه‌ای از روش‌های سازگار با سازه‌انگاری را می‌پذیرد. باین‌حال، وی قواعد فرازمان و فرامکان اثبات‌گرایان را نفی می‌کند و معتقد است تغییرات سیاست بین‌الملل را نمی‌توان با قواعد شناختی مطلق بررسی کرد. در فرایند سازه‌انگاری، بر لزوم همخوانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی از طریق در نظر گرفتن مواردی چون شناخت بینادهنی، و همچنین ایجاد روش‌شناسی‌های متناسب با این دو تأکید می‌شود. باتوجه به بینادهنی بودن شناخت در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی سازه‌انگاری، روش‌های تفسیری، تفهیمی و هرمنوتیک، مورد توجه سازه‌انگاران قرار دارد. باین‌حال، نقش تکاملی معرفت‌شناسی تجربی و تفسیری نیز به دلیل بینادهنی بودن شناخت مورد توجه است و به منظور نیل به «علم کامل» در سازه

1. Ideational
2. Foundationalism

انگاری، نظریه‌پردازی تکوینی پساساختارگرایان با نظریه‌پردازی تبیینی اثبات‌گرایان تلفیق می‌گردد.

بررسی مطابقت استثنائگرایی با سازه‌انگاری در بعد معرفت‌شناسی، نیازمند بررسی محتوایی پیشینه موجود از استثنائگرایی برای استخراج الگوی مشترک و روش‌های به‌کاررفته در این آثار است. می‌توان بررسی‌های اولیه در زمینه روش‌شناسی استثنائگرایی را در دیدگاه دوروتی راس (۱۹۹۱) و اشاره او به استثنائگرایی به‌عنوان منشأ تکامل جامعه‌شناسی آمریکایی یافت. راس در «استثنائگرایی آمریکایی و علوم اجتماعی آمریکایی» بر آن است که اعتقاد به استثنائگرایی آمریکایی منجر به شکل‌گیری دانش جامعه‌شناسی آمریکایی به سبکی متفاوت از جامعه‌شناسی اروپایی شده است (Ross, 1991). در آمریکا این دانش مقدم بر شکل‌گیری جامعه و تاریخ است و لذا، تجربه زیسته آمریکایی متمایز از تجربه اروپایی، منجر به شکل‌گیری روش‌های مطالعه متمایز با آن می‌گردد. اما در جهت مطالعه حاضر، بررسی پیشینه موجود و توجه به میزان به‌کارگیری روش‌های تبیینی یا تکاملی در این آثار است که می‌تواند مطابقت معرفت‌شناسانه آن با سازه‌انگاری را روشن کند. بحث معرفت‌شناسانه حاضر به دو دلیل تأیید کننده فرضیه مقاله مبنی بر قابلیت استثنائگرایی به عنوان یک نظریه سازه‌انگارانه است: نخست، توجه ویژه به ضرورت شناخت بیناذهنی در معرفت‌شناسی سازه‌انگاری و تأکید بر ماهیت متغیر روابط بین‌الملل، توجه به بحث‌های هویتی، محوریت داشتن مقولات فرهنگی و گفتمانی بودن نسبی واقعیت در آن، موضوعاتی است که مبنای آثار مربوط به استثنائگرایی را نیز تشکیل می‌دهد، دیگر آن‌که، تأسی به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سازه‌انگاری، می‌تواند چارچوب روشی برای پرکردن خلأهای احتمالی در مباحث استثنائگرایی را فراهم کند.

نگاهی به پیشینه موضوع نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این مطالعات منطبق با معرفت‌شناسی تلفیقی سازه‌انگاری و ناظر بر دو بعد عوامل فکری و فرهنگی در کنار بررسی مؤلفه‌های مشاهده‌پذیر و کمی است. تورنتون (Thorntone, 1998) در بررسی استثنائگرایی شرق آسیا، در حقیقت بر حوزه‌ای جغرافیایی متمرکز شده که به دلیل تسلط گفتمان شرق‌شناسانه مدرنیسم، بستری جغرافیایی برای پردازش الگوهای فرهنگی غیرغربی توسعه در دوران پست‌مدرن ایجاد کرده است. وی مقولات عمده دهه ۹۰ نظیر آراء ساموئل هانتینگتون (Huntington, 1997) در

«نبرد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» را نشانه بروز استثناگرایی شرق آسیا در قالب پی‌گیری توسعه اقتصادی بدون پذیرش سیستم فکری غرب در قالب پروژه جهانی‌شدن، می‌داند (Thorntone, 1998: 138). صادق زیباکلام ارائه الگوی حکومتی جایگزین سیستم لیبرال-دموکراسی از سوی دولتمردان ایران در دوران حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی را نوعی به چالش کشیدن نظام قطبی جهانی مبتنی بر اصل بازگشت می‌داند. برای مثال، استثناگرایی ایرانی در دوران سلطنت پهلوی منکر صحت داشتن اتهامات حقوق‌بشری غرب به دولت ایران بوده و این اتهامات در دوران پس از انقلاب اسلامی با اتهام متقابل مبنی بر نقض حقوق بشر در غرب پاسخ گفته شده است (Zibakalam, 2009). در سال‌های اخیر، جنسن و لوفتسدوتیر (Jensen & Loftsdottir, 2021) با انجام مطالعه مقایسه‌ای میان چند مطالعه موردی در کشورهای اسکاندیناوی، آسیایی، آفریقایی، انگلستان، اروپا و آمریکا در دوره‌های مختلف پیشاستعمار تا حال حاضر، به گونه‌شناسی این مفهوم اقدام کرده‌اند. انجام مطالعات تجربی و مشاهده‌محور، ضمن بی‌توجه نماندن به جنبه تفهیمی برای قضاوت واقعیات براساس سیستم ارزشی جامعه ایرانی، در حقیقت پایبندی به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سازه‌انگارانه برای بررسی اصالت روایت استثناگرایی ایرانی خواهد بود (Saluschev, 2014).

یپ (Yap, 2015) با بررسی سه مطالعه مجزا در باب برقراری دموکراسی در دو کشور تایوان و کره با تأکید بر استثناگرایی آسیایی و لزوم توجه به الگوی بومی دموکراسی، به مناسب بودن روش کمی و کیفی استفاده شده در این مطالعات اشاره می‌کند. او بررسی کلان‌امکان مطالعه دموکراسی آسیایی با استفاده از رویکرد کنش عقلانی را ضروری می‌داند. طبق یافته‌های یپ، روش‌های مورد استفاده در مطالعات مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخی-سیاسی و روش اسنادی به صورت جمع‌آوری داده، می‌تواند در کنار روش‌های دیگر مانند رویکرد کنش عقلانی، برای مطالعه دموکراسی‌های شرق آسیا مفید باشد (Yap, 2015: 158). شو (Shou, 2013) استثناگرایی چینی را با بررسی تاریخی سیاست‌های رفاه در سه دوره تمدن این کشور ارزیابی و رد کرده است. رابینسون (Robinson, 2015) با بررسی نحوه بازتولید استثناگرایی آمریکایی در ویدئوگیم‌ها، از روش تحلیل محتوای کیفی و کمی برای بررسی یکی از شیوه‌های ترویج استثناگرایی آمریکایی در بدنه فرهنگ عامه مبتنی بر این فرض که این بازی‌ها با بازنمایی شرق‌شناسانه کشورهای غرب

آسیا، سیاست جنگ‌طلبی آمریکایی را مشروعیت می‌بخشند، استفاده کرده است. لوفتس‌دوتیر و بژورنسدوتیر (Loftsdóttir & Björnsdóttir, 2021) از نظریه فمینیسم برای نقد و بررسی استثنائگرایی کشورهای منطقه شمال اروپا و اسکاندیناوی بهره برده‌اند. آن‌ها تأکید می‌کنند که استثنائگرایی این منطقه حول ایده مبرا بودن از گفتمان امپریالیسم و لذا صلح‌طلب بودن این کشورها شکل گرفته است، اما همین کشورها گفتمان برابری زنان را در عین صحنه‌گذاران بر اهمیت آن در هر گونه روایت صلح‌طلبی مورد غفلت قرار داده‌اند. کاکلر و دیگران (Kugler et al., 2013) در بررسی فرضیه استثنائگرایی جزایی آمریکا در مقایسه با سیستم حقوقی سایر کشورها به دلیل رویکرد سخت‌گیرانه شهروندان آمریکایی، از روش پژوهشی نمونه‌گیری و پرسشنامه در شهروندان آمریکایی، کانادایی و آلمانی، و مقایسه نتایج استفاده نموده‌اند. و نهایتاً، لاماث (LaMothe, 2010) با استفاده از گونه‌ای روش هرمنوتیکی موسوم به تحلیل معنوی¹ در ترکیب با تحلیل تاریخی، به بررسی استثنائگرایی به‌عنوان یکی از محورهای سه‌گانه هژمونی آمریکایی پرداخته است.

نتیجه‌گیری

تلاش این مقاله زمینه‌سازی برای معرفی استثنائگرایی به‌عنوان نظریه روابط بین‌الملل است. این تلاش در یک نگاه کلان، بخشی از نزاع رهیافت رئالیستی حاکم بر روابط بین‌الملل و رهیافت انتقادی است. به دلیل هماهنگی‌های موجود میان استثنائگرایی و سازه‌انگاری و زمینه‌های هستی‌شناسانه آن، این تلاش مدعی فراهم کردن چارچوبی تحلیلی برای تبیین کنش دولت‌های درگیر در روابط قدرت است. نتایج بررسی حاضر، بعد از مرور آثار موجود در زمینه استثنائگرایی ملل مختلف، ارائه نقدهای موجود و عمدتاً تاریخی از استثنائگرایی آمریکایی و نیز با توجه به هم‌پوشانی قابل توجه مبانی هستی‌شناسی آن با مباحث سازه‌انگاری، فرضیه مقاله مبنی بر این که «استثنائگرایی یک چارچوب تحلیلی قابل بررسی در قالب فرانظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل است» را تأیید می‌کند. استثنائگرایی به‌دلیل محوریت داشتن مباحث فکری و بومی در آن و مشروط بر نفی انحصارگرایی آمریکایی، امکانی برای دولت-ملت‌های رقیب در روابط قدرت فراهم می‌کند که

1. Pastoral analysis

در آن می‌توان الگوهای فرهنگی و تمدنی را به مثابه عوامل مشروعیت‌بخش کنش عنوان کرده و با چانه‌زنی از طریق بازی‌های زبانی و شناخت بین‌ذهنی، در تعیین سیستم قواعد و عرف بین‌الملل منشأ تأثیر بود.

در این مقاله، همچنین روش‌شناسی مناسب برای انجام تکمیل پروژه «استثنائگرایی‌ها» پیشنهاد شد. بررسی‌های میدانی، روش‌های کمی در جهت ارزیابی مدعیات استثنائگرایانه ملل به گونه‌ای که استثنائگرایی، خود به بازتولید آنارشی موردنظر نئورئالیسم نیانجامد، امکان‌های در دسترس بوده و مطالعات موردی و مقایسه‌ای در زمینه شناخت روایت‌های مختلف استثنائگرایی را میسر می‌کند. با تکیه بر چارچوب تحلیلی استثنائگرایی، پژوهشگران قادر به بهره‌گیری از روش‌های تفهیمی به منظور افزایش شناخت بین‌ذهنی در روابط بین‌الملل و دخیل کردن متغیرهای انعطاف‌پذیر برای پیشنهاد آرایش‌های جدید اتحاد، منافع، امنیت، و از این دست خواهند بود. همچنین، نگاهی به پیشینه مطالعات استثنائگرایی بررسی فرضیات خردنگر را می‌طلبد، بررسی‌هایی از این قبیل که استثنائگرایی‌های در حال بروز، عمدتاً بازگشت به جامعه متکثر و آرمانی گذشته و حاکمیت صلح را می‌جویند که این خود، در تأیید فرض ایدآلیستی بودن دست‌آورد استثنائگرایی سازه‌انگاران است.

فهرست منابع

- شکوهی، سعید. (۱۴۰۱). استثنانگرایی ایرانی و نقش آن در سیاست خارجی ایران. *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ۱۴(۲): ۶۱-۶۲.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۸۳). سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل. *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ۱۴(۶۵)، ۱۱۳-۱۴۳.
- نظیف‌پور، علی. (۱۴۰۱). *استثنانگرایی و سیاست خارجی ایران*. تهران: انتشارات کویر.
- Adler, E. (1997). Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics. *European Journal of International Relations*, 3(319): 319-363.
- Bowman, J. M. (2012). Why cosmopolitanism in a post-secular age? Taylor and Habermas on European vs American exceptionalism. *Philosophy and Social Criticism*, 38(2): 127-147.
- Chen, H. F. (2009). Reflexive Exceptionalism: On the Relevance of Tocqueville's America for Modern China. *Journal of Classical Sociology*, 9(1): 79-95.
- D'Amore, M. D. (2009). The Influence of American Exceptionalist Thought on The Role of the United States in the Contemporary "War on Terrorism". PhD Thesis, University of Massachusetts Amherst, retrieved from ProQuest.
- Fredrickson, G. M. (1995). From Exceptionalism to Variability: Recent Developments in Cross-National Comparative History. *The Journal of American History*, 82(2): 287.
- Gerhard, W. (2014). American Exceptionalism and the War in Iraq. ENDC Proceedings, 18: 11-24.
- Hasenclever, A., Mayer, P. and Rittberger, W. (1997). *Theories of International Regimes*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Holdrege, B. A. (2010). The Politics of Comparison: Connecting Cultures Outside of and in Spite of the West. *International Journal of Hindu Studies*, 14(2-3): 147-175.
- Hollis, M. and Smith, S. (1996). A Response: Why Epistemology Matters in International Theory. *Review of International Studies*, 22: 111-116.
- Hughes, D. (2015). Unmaking an exception: A critical genealogy of US exceptionalism. *Review of International Studies*, 41(3): 1-25.
- Huntington, S. (1997). *Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Touchstone.
- Ignatieff, M. (2005). *American Exceptionalism and Human Rights*. New Jersey: Princeton University Press.
- Jensen, Lars, and Loftsdottir, Kristin. (2021). *Exceptionalism*. London: Routledge.
- Kammen, M. (1993). The Problem of American Exceptionalism: A Reconsideration. *American Quarterly*, 45(1): 1-43.
- Kugler, M. B., Funk, F., Braun, J., Gollwitzer, M., & Kay, A. C. (2013). Differences in Punitiveness Across Three Cultures: A Test of American Exceptionalism in Justice Attitudes. *Journal of Criminal Law and Criminology*, 103(4): 1071-1114.
- LaMothe, R. W. (2011). A Pastoral Analysis of the Three Pillars of U.S. Hegemony—"Free Market" Capitalism, Militarism, and Exceptionalism. *Pastoral Psychol*, 60: 179-197.
- Leong, W. T. L. (2012). Asian Sexuality or Singapore Exceptionalism?. *Liverpool Law Review*, 33(1): 11-26.
- Linklater, A. ed. (2000). *International Relation: Critical Concepts in Political Science*. London: Routledge.

- Lipset, S. M. (1998). *American Exceptionalism: A Double-Edged Sword*. New York: W.W. Norton & Company.
- Loftsdóttir, K., & Björnsdóttir, H. (2014). Nordic exceptionalism and gendered peacekeeping: The case of Iceland. *European Journal of Women's Studies*, 22(2): 208-222.
- Robinson, N. (2015). Have You Won the War on Terror? Military Videogames and the State of American Exceptionalism. *Millennium: Journal of International Studies*, 43(2): 450-470.
- Ross, D. (1991). *The Origins of American Social Science*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ruparelia, S. (2008). How the Politics of Recognition Enabled India's Democratic Exceptionalism. *International Journal of Politics, Culture and Society Special Issue on the Work of Charles Taylor*, 21(4).
- Salushev, S. (2014). Authenticity, Identity and Hegemony in the Context of Global Governance. *Perspectives on Global Development and Technology*, 13(1-2): 281-295.
- Shou, H. (2013). The Myth of Chinese Exceptionalism: The Case of Welfare Transition in a Globalized Economy. *Journal of Chinese Political Science*, 18.
- Sicherman, H. (2007). Virtue, Interest, and Works in American Foreign Policy. *Symposium: International Obligation*, 44: 113-119.
- Slaughter, A. M. (2013). *International Relations, Principle Theories*. Max Planck Encyclopedia of Public International Law.
- Sullivan, K. (2014). Exceptionalism in Indian Diplomacy: The Origins of Indian Moral Leadership Aspirations. *South Asia: Journal of South Asian Studies*, 37(4): 640-655.
- Thorntone, W. H. (1998). Korea and East Asian Exceptionalism. *Theory, Culture and Society*, 15(2):137-154.
- Tocqueville, A. d. & Nassau, W. S. (1872). Mary Charlotte Mair Simpson. ed. *Correspondence & Conversations of Alexis de Tocqueville with Nassau William Senior from 1834 to 1859*. H.S. King & co.
- Tocqueville, A. d. (1835). *Democracy in America*. Retrieved from OCLC at archive.org
- Torpey, J. (2009). The Problem of 'American Exceptionalism' Revisited. *Journal of Classical Sociology*, 9(1).
- Veysey, L. (1979). *The Emergence of American University*. University of Chicago Press.
- Wendt, A. (2000). On the Via Media: A Response to the Critics. *Review of International Studies*, 26: 165-180.
- Yap, O. F. (2015). 'East is East, and West is West'? Reimagining Asian Exceptionalism and the Study of Democratization. *Government and Opposition*, 50(1): 140-163.
- Zhang, F. (2011). The rise of Chinese exceptionalism in international relations. *European Journal of International Relations* 19(2): 305-328.
- Zibakalam, S. (2009). *Iranian Exceptionalism*. The Middle East Institute Viewpoint: Iranian Revolution at 30, The Middle East Institute: Washington, DC.

